

به بهانه زادروز بیژن امکانیان و حضورش در یک سریال تلویزیونی فروغ یک ستاره

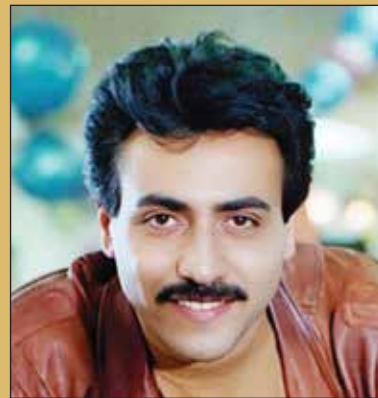
نوشین مجلسی

سردبیر
قاب کوچک

بیست‌وهفتمین روز مرداد ۱۳۳۲، یک روز پیش از کودتایی که بر سرنوشت بسیاری از ایرانیان اثر گذاشت؛ عده‌ای را به چوبه تیرباران سپرد، تعدادی را اسیر میله‌های زندان و تبعید کرد، روزنامه‌هایی را بست و شلوغی‌های زیادی را در خیابان‌ها به‌ویژه در پایتخت به راه انداخت، تب تند آفتاب آبادان، شهر پر جنب‌وجوش خوزستان، میزبان نخستین نفس‌های بازیگری شد که در تاریخ سینمای ایران نامش برای همیشه باقی است. بیژن امکانیان بیش از ۷۰ سال پیش در چنین روزی چشمش به جهان روشن شد. او که امروز پیشکسوت عرصه بازیگری به حساب می‌آید، سابقه تهیه‌کنندگی هم دارد. مردی از تبار نسل دیروز سینما که سال‌هاست پایش به قاب جادو نیز باز شده و در آثار مختلف این مدیوم نیز درخشیده است؛ هرچند همچنان او را به خاطر نقش آفرینی‌هایش به‌عنوان جوان اول سینما در دهه ۶۰ می‌شناسیم؛ زمانی که عینک دودی به چشم زد، عصای نابینایان را به دست گرفت و در قامت مرد جوان درامی از رسول ملاقلی‌پور با نام گل‌های داوودی خوش درخشید. به‌ویژه که صدای مخملی خسرو خسروشاهی بر جان‌ش نشسته بود و باعث می‌شد تمام احساس او در ایفای این نقش به دل بیننده هم بنشیند.

سال ۱۳۷۰ نیز در آواز تهران به کارگردانی کامران قدکچیان در نقش فریدون کنار ابوالفضل پورعرب اثری ماندگار را ثبت کرد.

اگر اشتباه نکنیم، حضور او در تلویزیون به سال ۱۳۷۱ و سریال لبه تیغ جمال شورجه بازمی‌گردد. پس از آن مسیر سینما و تلویزیون را به موازات هم پیمود. بر پرده شیشه‌ای تلویزیون بیش از همه با «ولایت عشق» ساخته مهدی فخیم‌زاده در خاطره‌ها مانده است. آخرین حضور او در این قاب به سریال‌های پناه آخر و ارثیه پدری بازمی‌گردد. امکانیان چند سالی است که از پرده نقره‌ای نیز دور شده است. اثر آخر او در شبکه نمایش خانگی با سریال خاتون به کارگردانی تینا پاکروان در نقش اسفندیار بختیاری رقم خورد. این بازیگر اما دوباره به سینما بازگشته است. آخرین سریال او «بوقچی» نام دارد که به تهیه‌کنندگی محمدجواد موحد و کارگردانی حسن حبیب‌زاده، روایتی از یک ماجرای پرحاشیه فوتبالی در سال‌های اخیر را روایت می‌کند. بیژن امکانیان در این سریال نقش ارسلان، مدیر موفق باشگاه فوتبال و مدیرعامل کارخانه چیت‌دانه را دارد؛ نقشی که به نظر می‌رسد با توجه به محوری بودن آن و قصه به‌روز سریال بتواند فروغ این ستاره دیروز را دوچندان کند.



نگاهی به یک سریال در حال تولید که از یک رمان اقتباس شده است

رویای نیمه‌شب در حله

پیشنود کتاب
و تلویزیون

آرمیتا علی‌رضایی

ازاهالی قلم

این روزها خبرهایی از مراحل تولید سریال «رویای نیمه‌شب» و حضور چهره‌های

مختلف در آن شنیده می‌شود. این سریال اقتباس آزاد از یک رمان با همین

نام نوشته مظفر سالاری است که در اینجا مروری بر این دواثر داشتیم.



برگ اول

درباره سریال

تصویربرداری سریال رویای نیمه‌شب به کارگردانی حسن آخوندپور و تهیه‌کنندگی سعید سعدی به نیمه رسیده است. این سریال را سیدحسین امیرجهانی نوشته که سریال «طوبی» نیز به قلم او روی آنتن شبکه یک سیماست. سریال رویای نیمه‌شب محصول سازمان هنری رسانه‌ای اوج است که اقتباسی آزاد از رمان مطرح رویای نیمه‌شب نوشته مظفر سالاری دارد. در این سریال حسن معجونی در نقش پادشاه شهر حله ایفای نقش می‌کند. مه‌لقا باقری نیز ایفاگر شخصیت صائمه است. بهاره افشاری نیز از جمله بازیگران این سریال است. آخوندپور و سعدی پیش از این به‌عنوان کارگردان و تهیه‌کننده سریال عشق کوفی را تولید کردند و به پخش رساندند. آن سریال نیز مشابه رویای نیمه‌شب فضای تاریخی و مذهبی داشت. یکی از اخبار تلخی که پیشتر از پشت صحنه این سریال به گوش رسید غرق شدن دن تن از عوامل پشت دوربین، هنگام کار بود. پروژه پس از مدتی وقفه به احترام این عزیزان، به تصویربرداری خود ادامه داد.

برگ دوم

آشنایی با روایت نویسنده

مظفر سالاری، نویسنده این رمان متولد ۱۳۴۱ و اهل یزد است. این روحانی آثاری با نام‌های قصه‌های من و ننه‌آغا، جان به لب، کشاورز و خروس، شب صورتی، مرا با خودت ببر و... را نگارش کرده است. او در کتاب رویای نیمه‌شب که در گونه ادبیات دینی قرار دارد، داستانی عاشقانه را در بستری تاریخی و با فضای مذهبی روایت می‌کند. وی در این اثر حکایت دلدادگی جوانی از اهل سنت به دختری شیعه مذهب را نوشته است. راه‌وصال این دو جوان با موانع و اتفاقاتی تلخ‌وشیرین مواجه می‌شود. شخصیت محوری داستان پسری به نام هاشم است که پدربزرگ او کفالتش را بر عهده دارد. ابونعیم زرگر، تاجر بزرگ جواهرات است. ابوراجح حمای دوست پدربزرگ هاشم است که دختری به نام ریحانه دارد. هاشم عاشق ریحانه می‌شود و داستان ادامه می‌یابد. هاشم می‌داند با شکافی که مذهب بین او و ریحانه به وجود آورده، هرگز امکان رسیدن به ریحانه برایش وجود ندارد. در ادامه داستان، حاکم حله سعی می‌کند با سرکوب شیعیان و ایجاد نفرت میان سنی مذهب‌ها و شیعیان، جایگاه خود را محکم کند. در این زمان اصلی‌ترین اتفاق داستان برای ابوراجح حمای رخ می‌دهد؛ اتفاقی که باعث دگرگونی اعتقادی در حله می‌شود و از ارتباط او با امام عصر (عج) پرده بر می‌دارد.

برگ سوم

جملاتی از رمان

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «پسری سپاهپوست رویه‌رویم ایستاده بود. صندوقچه چوبی در دست داشت با صدایی نازک، فریادی کشید و به عقب جست. امینه پشت سرش بود او هم برای چند لحظه وحشت کرد. خجالت‌زده در را باز کردم. با دستپاچگی غلاف را بیرون کشیدم. خنجر را در آن فرو بردم و روی دیوار سر کردم. - مرا ببخشید! حوصله‌ام سر رفته بود برای همین... امینه گفت: شما هرگز نباید از یک خدمتکار یا یک برده سیاه معذرت خواهی کنید. پسر سپاهپوست که دستاری از حریر ارغوانی به سر پیچیده بود، تعظیم کرد و سرش را پایین انداخت. - «جوهر» کرولال است و در کارها به شما کمک خواهد

کرد. گفتم: یک برده کرولال به چه درد من می‌خورد! این اتاق برای کاری که باید انجام دهد خیلی مجلل و بزرگ است وسایل لازم کجاست؟ هیچ چیز اینجانبست. شاید محل کار من جای دیگری است. امینه به جوهر اشاره کرد تا صندوقچه را روی یکی از طاقچه‌ها بگذارد بدون نگاه کردن به من گفت: این چیزها به من مربوط نیست وقتی بانویم قنواء آمدند از ایشان پرسید. جوهر، صندوقچه را ناشیانه روی طاقچه گذاشت و در انتظار دستور بعدی همانجا ایستاد. امینه با اشاره از او خواست در صندوقچه را باز کند. صندوقچه پر از زیورآلات و جواهرات گرانبها بود. در بخش دیگری آمده است: «پدربزرگ از پشت قفسه‌ها بیرون آمد و به گوشواره‌ای زیبا و گرانبها که من طراحی کرده و ساخته بودم، اشاره

کرد. خوشحال شدم که آن را برای ریحانه انتخاب کرده بود؛ هرچند بعید می‌دیدم که مادرش زیر بار قیمت آن برود. گوشواره را بیرون آوردم و به پدربزرگ دادم. طراحی و ساخت این گوشواره کار هاشم است. حرف ندارد! مادر ریحانه گوشواره‌ها را گرفت و ورنه از کرد؛ قشنگ‌اند، ولی ما چیزی ارزان می‌خواهیم. مادر ریحانه گوشواره‌ها را روی مخمل گذاشت. با نگاهش گوشواره‌های قبلی را جست‌وجو کرد. پدربزرگ گوشواره‌های گرانبها را توی جعبه کوچکی گذاشت. جعبه را به طرف مادر ریحانه سراند. از قضا قیمت این گوشواره‌ها دو دینار است. در دلم به پدربزرگ آفرین گفتم. از خدا می‌خواستم که ریحانه صاحب آن گوشواره‌ها شود. قیمت واقعی‌اش ۱۰ دینار بود. یک هفته روی آن زحمت کشیده بودم».